



Research article

Research in Comparative Literature (Arabic and Persian Literature)
Razi University, Vol. 10, Issue 1 (37), Spring 2020, pp. 75-91

**Comparative Study of Resistance Features in the Story of “Be Alive Komeil”
by Mohsen Motlagh and “Men in the Sun” by Ghassan Kanafani**

Ahmad sanchooli¹

Associate Professor in Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities,
University of Zabol, Zabol, Iran

Hosneyeh nomosalman²

M.A. Graduate of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol,
Zabol, Iran

Received: 03/03/2018

Accepted: 01/27/2020

Abstract

In Iran and Palestine, both suffer from war and a lot of pain and to defend the homeland, the poets and the writers from the public rose to convey the message of freedom. In Iran, Mohsen Motlagh (1348) is one of the holy defense warriors, by recounting the memories of the war, he tried to defend his motherland in another way, and in the land of Palestine, Ghassan Kanafani (1936-1972) who himself used the term “literature of resistance” for the first time creates the works in the form of symbolic and allegory to awaken people and encourage them to defend their homeland and fight against oppression and aggression. Therefore, in this paper, in order to consider the common concepts of the resistance literature in two important works of Iran and Palestine, the story of “to Be Alive Komeil” by Mohsen Motlagh and “Men in the Sun” by Ghassan Kanafani are compared and the resistance components of them are specified. The most important component in the story “to Be Alive Komeil” is the confrontation of the epic and the mystic, martyrdom, defense of the homeland and the preservation of freedom; however, in the story “Men in the Sun”, the author tries to awaken people to defend their homeland, protest and fight against oppression resistance against the Palestinian occupation regime.

Keywords: Comparative literature, Resistance Literature, Mohsen Motlagh, *To Be Alive Komeil*, Ghassan Kanafani, *Men in the Sun*.

1. **Corresponding Author’s Email:**

ah-sanchooli@uoz.ac.ir

2. **Email:**

h.nomosalman72@gmail.com



کاوش نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشگاه رازی، دوره دهم، شماره ۱ (پیاپی ۳۷)، بهار ۱۳۹۹، صص. ۷۵-۹۱

بررسی تطبیقی مؤلفه‌های پایداری در داستان زنده‌باد کمیل (محسن مطلق) و رجال فی الشمس (غسان کنفانی)

احمد سنجولی^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران

حسینیه نومسلمان^۲

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۷

دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۲

چکیده

در ایران و فلسطین که هر کدام متحمل جنگ، دردها و رنج‌های بسیاری برای دفاع از وطن شدند، شاعران و نویسندگانی از جنس مردم برای رساندن پیام آزادی برخاستند. در ایران، محسن مطلق یکی از رزمندگان دفاع مقدس، با بازگویی خاطرات جنگ سعی داشت تا به گونه‌ای دیگر از مام وطن دفاع کند و در فلسطین نیز، غسان کنفانی که خود برای اولین بار تعبیر «ادبیات مقاومت» را به کار برد، آثاری به صورت تمثیلی و نمادین، برای بیداری مردم و تشویق آن‌ها به دفاع از وطن و مبارزه با بیداد و تجاوزگری خلق کرد؛ بنابراین، در نوشتار پیش رو به منظور بررسی مضامین مشترک ادبیات مقاومت در دو اثر شاخص از ایران و فلسطین، داستان زنده‌باد کمیل از محسن مطلق و رجال فی الشمس از غسان کنفانی به صورت تطبیقی واکاوی و مؤلفه‌های پایداری هر یک از آن‌ها مشخص شده است. مهم‌ترین مؤلفه در داستان زنده‌باد کمیل، تلاقی حماسه و عرفان، شهادت‌طلبی، دفاع از میهن و حفظ آزادی است؛ اما در داستان رجال فی الشمس نویسنده سعی در بیداری مردم برای دفاع از میهن، اعتراض و مبارزه با ستم و ایستادگی در برابر رژیم اشغالگر قدس را دارد.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، ادبیات پایداری، محسن مطلق، زنده‌باد کمیل، غسان کنفانی، رجال فی الشمس.

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

ادبیات پایداری، نوعی ادبیات متعهد است که از مقاومت و نبرد ملت‌ها در برابر تجاوز دشمنان داخلی یا خارجی به حقوق و ارزش‌هایشان سخن می‌گوید و بیانگر «تلاش‌ها، اخلاص‌ها، ایثارها، رزم‌ها و محرومیت‌ها و مظلومیت‌های ملتی است که برای دفع تجاوز نظامی، فرهنگی، دینی و ستّی و ملّی دشمنان قد برافراشته و در این مسیر، رنج دیده و حرمان کشیده است» (آیین‌وند، ۱۳۷۰: ۳۴)؛ و شاید به همین دلیل است که برخی معتقدند: «تقریباً هیچ اثر ادبی جدّی در تاریخ وجود ندارد که خالی از ویژگی‌های ادب پایداری و مقاومت باشد.» (شکری، ۱۳۶۶: ۳) در واقع، شاعران و نویسندگان متعهد به مثابه پیشروان فکری جامعه، با دردست داشتن سلاح قلم می‌کوشند جهانیان را از طعم تلخ ظلم و بی‌عدالتی آگاه ساخته و فریاد دادخواهی و حق‌طلبی مردم را به گوش جهانیان برسانند و مردم را نیز به رهایی و آزادی و دفاع از ارزش‌های ملّی و دینی خویشان وادارند؛ از این رو، ادبیات پایداری «در طول تاریخ و در کشاکش تهاجم قدرت‌ها و تدافع جوامع سلطه‌ناپذیر، همواره به‌مثابه سلاحی بازدارنده رخ نموده و موجبات احیا، تداوم و بقای فرهنگی جوامع مورد هجوم یا تحت سلطه را فراهم آورده است.» (کنفانی، ۱۳۶۱: ۱۷)

در سرزمین ایران و فلسطین که همواره زیر فشار حاکمان یا تهاجم بیگانگان قرار داشته، زمینه ظهور و بروز این نوع ادبی را در آثار شاعران و نویسندگان به‌خوبی می‌توان یافت. «در جهان عرب، هرچند ادبیات مقاومت در معنای جدیدش پس از آگاهی عرب‌ها از تحرکات و جنبش‌های شکل گرفته در اروپا از اواخر قرن نوزدهم مطرح گردید و شاعران و نویسندگان عربی از زندگی سرشار از درد و رنج عرب‌ها سخن گفتند» (ابوحاقه، ۱۹۷۹: ۳۸۷)؛ اما واقعیت این است که «هسته مرکزی و عنصر الهام‌بخش ادب پایداری، رویارویی با فاجعه ظهور کشوری به‌نام اسرائیل است که در نگاه برخی از صاحب‌نظران، از زشت‌ترین نشانه‌های تراژدی روزگار کنونی است.» (سلیمی و چقازردی، ۱۳۸۸: ۷۲)

در ایران نیز هرچند این مسئله به‌طور رسمی از انقلاب مشروطه به بعد وارد عرصه ادبیات شد، اما ظهور انقلاب اسلامی و پس از آن جنگ تحمیلی و هشت سال دفاع مقدّس، زمینه بهترین نمودهای شکفتن و به‌اوج رسیدن این گونه ادبی را فراهم آورد (ر.ک: بصیری، ۱۳۸۸: ۲۳). محسن مطلق^(۱)، یکی از رزمندگان دفاع مقدّس، با بازگویی خاطرات جنگ تحمیلی سعی در حفظ و پاسداشت ارزش‌های ملّی و دینی داشته و در آثار خویش به‌ویژه داستان *زنده‌باد کمیل* با نثری ساده، روان، شیوا و در عین حال صمیمی این موضوع را بیان کرده است. در فلسطین نیز که همواره زیر فشار و اشغال رژیم صهیونیستی بوده، بسیاری از شاعران و

نویسندگان در آثار خود، مردم را به دفاع از سرزمین و حفظ هویت فرهنگی و فکری‌شان فراخوانده‌اند. داستان *رجال فی الشمس* نوشته غسان کنفانی^(۲) یکی از آثاری است که نویسنده در آن به صورت نمادین مردم سرزمینش را به مبارزه دعوت می‌کند.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

از آنجا که در ادبیات تطبیقی، بیش از هر چیز می‌توان به نقاط وحدت اندیشه بشری پی برد و اینکه چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان با اندیشمندی، ادیبی یا شاعری مطرح می‌شود و در نقطه‌ای دیگر از جهان، همان اندیشه به گونه‌ای دیگر مجال بروز می‌یابد؛ بنابراین در پژوهش حاضر داستان *رجال فی الشمس* از غسان کنفانی، نویسنده متعهد و مشهور عرب؛ و داستان *زنده‌باد کمیل* از محسن مطلق، نویسنده رزمنده ایرانی، بر پایه رویکرد تطبیقی با تأکید بر مؤلفه‌های پایداری بررسی شده است. با بررسی بن‌مایه‌های پایداری در این دو داستان از دو سرزمین متفاوت؛ یعنی ایران و فلسطین که بیشتر از منظر دینی، فرهنگی و تاریخی اشتراکات زیادی دارند، می‌توان به شباهت‌ها و تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی این دو کشور در حوزه ادب پایداری و نقش آن‌ها در برابر تهاجم بیگانگان و دشمنان پی برد. هردو نویسنده، بخش زیادی از آثارشان را به مقوله پایداری و مقاومت اختصاص داده و در پی به‌نمایش گذاشتن ارزش و عظمت این مسئله هستند؛ همچنین این دو داستان به دلیل بیان واقعیت‌ها، حقیقت‌مانندی بسیار و بیان دردها و رنج‌های موجود در تاریخ این دو کشور، جایگاه ویژه‌ای در میان داستان‌های ادبیات مقاومت دارند.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- مهم‌ترین مؤلفه‌های پایداری در این دو داستان چیست؟

- شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها در چه چیزی است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

کوثری (۱۳۷۹)، ضمن بررسی خاطرات جنگ رزمندگان، کتاب‌های حرمان هور، یاد ایام، هشتاد روز مقاومت و *زنده‌باد کمیل* را به دلیل آنکه عنصر روایت در آن‌ها به‌طور کامل قوام یافته و به تعبیری «جهان اجتماعی» آن‌ها شکل گرفته است؛ از ارزش جامعه‌شناختی بیشتری برخوردار می‌داند؛ همچنین بوتل (بی‌تا)، پس از ترجمه کتاب *زنده‌باد کمیل* به زبان فرانسه، رساله دکتری خویش را در رشته جامعه‌شناسی به نقد و تحلیل محتوایی این داستان اختصاص داده و به جنگ و روحیات رزمندگان توجه ویژه‌ای داشته است (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۰).

در مورد غسان کنفانی و آثار او به‌ویژه *رجال فی الشمس*، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ملاابراهیمی و مونس (۱۳۹۱)، چهار رمان وی از جمله *رجال فی الشّمس* را بررسی کرده‌اند. عبدی و مرادی (۱۳۹۱)، بهره‌گیری از راوی دانای کل و استفاده از تمام کارکردهای آن را در پیش‌برد روند روایت *رجال فی الشّمس* مؤثر دانسته‌اند. بصیری و فلاح (۱۳۹۳)، اصول و مبانی نظری ادبیات مقاومت را در سه محور «چگونگی زندگی غسان کنفانی»، «تکامل فکری» و «آثار انتقادی و داستانی» او بررسی کرده‌اند. میرزایی و مرادی (۱۳۹۰)، شگردهای زمان روایی در دو داستان *رجال فی الشّمس* و *ما تبقی لکم* را بررسی کرده‌اند؛ همچنین میرزایی و مرادی (۱۳۹۴)، به مقایسه مکان در دو داستان *رجال فی الشّمس* و *ما تبقی لکم* پرداخته و آن را با کلیت روایی داستان‌ها هم‌سو دانسته‌اند. قنبدیل‌زاده (۱۳۹۴)، ترجمه داستان *رجال فی الشّمس* نوشته احسان موسوی خلخالی را نقد و بررسی و کاستی‌های آن را یادآوری کرده است. علی‌نژاد چمازکتی و میرحق‌جو لنگرودی (۱۳۹۴)، مسئله فلسطین را از دیدگاه غسان کنفانی با تکیه بر داستان *رجال فی الشّمس* بررسی کرده و سرچشمه بدبختی‌های فلسطین را وجود سربازان ناتوان، خائن و ترسو می‌داند که اندیشه مقاومت و دفاع از میهن را از یاد برده‌اند. چنان‌که مشاهده می‌شود، پژوهشی درمورد بررسی تطبیقی مؤلفه‌های پایداری در *رجال فی الشّمس* و *زنده‌باد کمیل* انجام نشده است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

از آنجاکه بین این دو نویسنده، برخورد تاریخی وجود نداشته و زمینه‌های تأثیر و تأثر آن‌ها فراهم نبوده، روش پژوهش بر مبنای مکتب آمریکایی است؛ زیرا بر اساس این مکتب، بررسی آثار ادبی جنبه گسترده‌تری می‌یابد و «تمام پژوهش‌های تطبیقی بین ادبیات مختلف یا بین ادبیات و سایر هنرها و دیگر معارف بشری را دربر می‌گیرد» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۴-۱۵). با توجه به این مسئله، در نوشتار پیش رو نیز تلاش شده تا بر اساس همین رویکرد و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، به شیوه توصیفی-تحلیلی، مؤلفه‌های پایداری در داستان فارسی *زنده‌باد کمیل* و داستان عربی *رجال فی الشّمس* در دو دسته مؤلفه‌های مشابه و مؤلفه‌های متفاوت بررسی شود.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. مؤلفه‌های مشابه در *زنده‌باد کمیل* و *رجال فی الشّمس*

۲-۱-۱. ترسیم جنایات دشمن و بیان بیدادگری‌ها

در داستان *زنده‌باد کمیل*، نویسنده برخی از شرارت‌های رژیم بعثی عراق را بیان می‌کند. استفاده از بمب‌های شیمیایی تنها یکی از جنایاتی بود که دشمن با بی‌رحمی تمام به آن اقدام می‌کرد. نویسنده با بیان حوادث

پیش آمده، به خوبی پرده از جنایات بی‌شمانه صدام برمی‌دارد:

«خبر رسید منطقه عملیات لو رفته و عملیات لغو شده است. عراق منطقه را وحشیانه به وسیله توپخانه و هواپیما، شیمیایی زده بود. عده‌ای از بچه‌های بهداری که شیمیایی شده بودند، از منطقه عملیاتی برگشتند. به همین جهت چند گردان قرار شد به مرخصی بروند. یکی از آن‌ها گردان کمیل بود.» (۱۳۹۳: ۴۲)

کنفانی نیز به‌عنوان نویسنده‌ای متعهد، در داستان *رجال فی الشمس* نسبت به شرایط موجود واکنش نشان داده و به‌صورت نمادین به توصیف فضای خفقان‌آور و زندگی غصب‌شده مردم فلسطین می‌پردازد. مردمی که چاره‌ای جز فرار مرگ‌خیز ندارند:

«سَقَّ الْعَالَمُ الصَّغِيرُ الْمُوَهَّبُ طَرِيقَهُ فِي الصَّحْرَاءِ مِثْلَ قَطْرَةِ زَيْتٍ ثَقِيلَةٍ فَوْقَ صَفِيحَةٍ قَصْدِيرٍ مُتَوَهِّجَةٍ... كَانَتْ الشَّمْسُ تَرْتَفِعُ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ مُسْتَدِيرَةً مُتَوَهِّجَةً بَرَاقَةً، وَلَمْ يَعُدْ أَحَدٌ مِنْهُمْ يَهْتَمُّ بِتَجْفِيفِ عَرْفِهِ... فَرَشَ أَسْعَدُ قَمِيصَهُ فَوْقَ رَأْسِهِ وَ طَوَى سَاقِيهِ إِلَى فَخْذَيْهِ وَتَرَكَ لِلشَّمْسِ أَنْ تَشْوِيَهُ بِلا مُقَاوَمَةٍ... لَمْ يَكُنْ أَيُّ وَاحِدٍ مِنَ الْأَرْبَعَةِ يَرْغَبُ فِي مَرِيدٍ مِنَ الْحَدِيثِ... لَيْسَ لِأَنَّ التَّعَبَ قَدْ أَهْمَكُهُمْ فَقَطْ بَلْ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ غَاصَ فِي أَفْكَارِهِ عَمِيقًا.» (۱۹۸۰: ۷۶)

(ترجمه: آن دنیای کوچک خفت‌بار مثل قطره‌ای روغن سنگین که بر ظرفی از روی بیفتد، راهش را در دل صحرا باز می‌کرد... خورشید بالای سرشان گرد و سوزان و براق بود، هیچ کدامشان به خشک کردن عرقش اهمیّت نمی‌داد... اسعد پیراهنش را روی سرش انداخته و زانوهایش را بغل گرفته و بی‌هیچ مقاومتی خود را به آفتاب سپرده بود که کبابش کند... هیچ کدام از آن چهار نفر نمی‌خواست حرفی بزنند... نه چون از خستگی نا‌داشتند، چون هر کدامشان در اعماق افکار خود غرق شده بود.)

۲-۱-۲. هم‌دلی و جوان‌مردی

در داستان *زنده‌باد کمیل*، هم‌دلی و جوان‌مردی از مشخصات مهم آن است. هیچ‌گونه تبعیض و خودخواهی در میان رزمندگان با هر درجه و سن و سالی که باشند، وجود ندارد. حتی نسبت به دشمن که اکنون اسیر آن‌هاست، با مهربانی رفتار می‌کنند:

«بچه‌ها از توپوتاهای پیاده شده و دوستان خود را که نزدیک به دو ماه در منطقه بودند، در آغوش کشیدند. در این جمع هیچ‌کس غریبه نبود و همه همدیگر را بدون ریا و بدون آشنایی قبلی در آغوش می‌گرفتند و به هم‌رزم و هم‌مرام بودن اکتفا می‌کردند.» (۱۳۹۳: ۱۴)

«اسلحه را برداشتم و به سمتش دویدم. وقتی بالای سرش رسیدم، دیدم عراقی است؛ بر اثر اصابت تیر و ترکش به کمرش قدرت حرکت دادن پاهایش را نداشت و در میان گل و لای افتاده بود. وقتی بالای سرش ایستادم، با دست‌های پاهیم را گرفت و به عربی چیزهایی گفت که نفهمیدم، اما معلوم بود که کمک می‌خواهد. تیرها همچنان و یژویژکنان از کنارم رد می‌شدند. دیگر جای فکر کردن نبود؛ تصمیم خودم را

گرفتم که همان‌طور که هست تا کانال بیرمش. دستش را گرفتم و کشان‌کشان تا دژ خودی بردم و با کمک بچه‌ها بردیم داخل کانال و توی یک سنگر دادیم تا اگر فرصت پیدا کردیم بیشتر با او آشنا بشویم. مرتب به زبان عربی دعایمان می‌کرد و بین صحبت‌هایش الموت لصدام می‌گفت.» (همان: ۹۵)

در داستان *رجال فی الشمس*، چنین هم‌دلی و روحیه‌ای به چشم نمی‌خورد. شخصیت‌های داستان به جای هم‌دلی و برادری با یکدیگر، هریک به فکر منافع شخصی خود و فریب دیگری است:

«لی ابن عمّ یدعی حسنین، هرب مرّة عبر الحدود، وبعد مسير أكثر من عشر ساعات حلّ الظلام. عندما أشار المهرب إلى مجموعة من الأضواء البعيدة وقال: تلك هي الكويت... تصلونها بعد مسيرة نصف ساعة... أتدري ما الذي حدث؟ لم تكن تلك الكويت... كانت قرية عراقية نائية!» (۱۹۸۰: ۶۳)

(ترجمه: پسرعموی دارم اسمش حسنین است. یک‌بار قرار بود از مرز ردش کنند، ده ساعت که پیاده راهشان بردند، هوا تاریک شد... آن وقت بلد راه نوری در دوردست‌ها نشان داد و گفت: کویت آنجاست... نیم‌ساعت دیگر آنجا رسید... می‌دانی چه شد آنجا کویت نبود... روستای دورافتاده عراقی‌ای بود!)

۲-۱-۳. شهادت‌طلبی در راه آرمان و میهن

در داستان *زنه‌باد کمیل*، نویسنده شهادت را آرزوی نهایی رزمندگان معرفی می‌کند. آن‌ها در این جنگ نابرابر بدون هیچ هراسی برای دفاع از وطن مشتاقانه قدم برمی‌دارند. همه منتظر شروع عملیات بودند و برای آن، لحظه‌شماری می‌کردند:

«همه و همه منتظر شروع عملیات بودیم و برای آن، لحظه‌شماری می‌کردیم. مهدی صابری با چشمان گریان، هرشب از خدا وعده وصل می‌طلبید. افزاز هم توی خودش بود و عالمی داشت.» (۱۳۹۳: ۲۷)

«بچه‌هایی که بوی شهادت به مشامشان می‌خورد، برای آخرین بار به حمام دو کوهه می‌رفتند و غسل شهادت می‌کردند.» (همان: ۱۳)

مقدّس بودن شهید و شأن و منزلت والای او که در قرآن مجید نیز بارها به آن اشاره شده^(۳)، از علل اصلی پیروزی در دوران دفاع مقدّس بود. رزمندگان با آگاهی از جایگاه شهید یا به‌عنوان دعوت‌شدگان وادی عشق و معرفت پا در میدان نبرد گذاشته و از معبود خویش رهایی و پیوستن و یگانه‌شدن با او را می‌خواستند: «شاید این همه شور و اشتیاق، به خاطر سفر خونین و پروازهای خاطره‌انگیزی که در پیش داشتیم، بود.» (همان: ۵۰)

در داستان *رجال فی الشمس*، این مسئله به گونه دیگری مطرح است. با اینکه کنفانی در این داستان مردم را به وطن دوستی فرامی‌خواند و از آن‌ها می‌خواهد که به فریادهای وطن گوش داده و برای نجات آن برخیزند؛ فریادهای دردناکی که از اعماق سرزمینشان برمی‌خیزد، اما آنان با بی‌اعتنایی آن را نادیده می‌گیرند.

او با یادآوری گذشته و حتی جان‌بخشی به زمین برای آن قلبی تصور می‌کند که اکنون خسته و زخمی است و به یاری نیاز دارد و آنان را با همین تپش اندک به‌سوی خویش فرامی‌خواند:

«أَرَأَيْتَ أَبُوقَيْسٍ صَدْرَهُ فَوْقَ التُّرَابِ التَّدِيّ، فَبَدَأَتْ الْأَرْضُ تَحْفَقُ مِنْ تَحْتِهِ: ضَرَبَاتٍ قَلْبٍ مُتَعَبٍ تَطُوفُ فِي ذَرَاتِ الرَّمْلِ مَرَجَّةً ثُمَّ تَعْبُرُ إِلَى خَلَايَاهُ... فِي كُلِّ مَرَّةٍ يَرْمِي بِصَدْرِهِ فَوْقَ التُّرَابِ يُحْسِنُ ذَلِكَ الْوَجِيبُ كَأَنَّمَا قَلْبُ الْأَرْضِ مَا زَالَ، مِنْذُ أَنْ اسْتَلَقْتَنِي هُنَاكَ أَوَّلَ مَرَّةٍ، يَشُقُّ طَرِيقاً قَاسِياً إِلَى النُّورِ قَادِماً مِنْ أَعْمَقِ أَعْمَاقِ الْجَحِيمِ.» (۱۹۸۰: ۱۱)

(ترجمه: ابوقیس سینه‌اش را روی خاک نم‌دار آسوده رها کرد، زمین زیرش تپیدن گرفت: تپش‌های قلبی خسته در ذره‌های لرزان شن گردش می‌کند، سپس به اعماقش نفوذ می‌کند... هر بار که سینه‌اش را روی خاک می‌اندازد همین حس را می‌کند، انگار قلب زمین هنوز، از اولین‌باری که روی آن دراز کشید، از ژرف‌ترین ژرفاهای دوزخ راهی دشوار به‌سوی نور باز می‌کند.)

«أَرَادَ أَنْ يَقُولَ شَيْئاً لَكِنَّهُ لَمْ يَسْتَطِعْ... إِنْصَلَ أَفُقُ النَّهَارِ بِالسَّمَاءِ وَصَارَ كُلُّ مَا حَوْلَهُ مُجَرَّدَ وَهَجٍ أَبْيَضَ لَا نَهَائِي. عَادَ، فَارْتَمَى مُلْقِياً صَدْرَهُ فَوْقَ التُّرَابِ التَّدِيّ الَّذِي أَخَذَ يَحْفَقُ تَحْتَهُ مِنْ جَدِيدٍ... بَيْنَمَا إِنْسَابَتِ رَائِحَةُ الْأَرْضِ إِلَى أَنْفِهِ وَأَنْصَبَتْ فِي شَرَائِبِهِ كَالطُّوفَانِ.» (همان: ۲۲)

(ترجمه: خواست چیزی بگوید اما نتوانست... روز در آسمان به اوج رسید و هرچه گردش بود سفیدی بی‌نهایت بود. برگشت، دراز کشید و سینه‌اش را روی خاک مرطوب انداخت که دوباره زیر تنش تپیدن گرفت... بوی زمین به مشامش رفت و در رگ‌هایش طوفانی به راه انداخت.)

۱-۴. نقش رهبر

در داستان *زنه‌باد کمیل*، رهبر نقش اساسی در ایجاد انسجام، هم‌دلی و مقاومت و پایداری رزمندگان دارد. پیام‌های او در لحظات بحرانی، سبب آرامش و افزایش روحیه در بین رزمندگان می‌شد:

«پیام حضرت امام، آن روزها، مثل آبی که روی آتشی ریخته باشند، همه را تسکین داد. امام، بچه‌ها را به صبر توصیه کرد و آنان را به فتحی عظیم بشارت داد.» (۱۳۹۳: ۵۹)

این در حالی است که در داستان *رجال فی الشمس*، نویسنده از رهبرانی خبر می‌دهد که تنها به فکر اندوختن مال و ثروت هستند. در این داستان، ابوالخیزران نماد چنین شخصیتی است:

«وَلَكِنْ! لَا تَقُلْ ذَلِكَ لِأَيِّ إِنْسَانٍ... أَحْبَبْتُ إِذَا طَلَبْتَ مِنْ رَجُلٍ آخَرَ عَشْرَةَ دَنَانِيرَ فَلَا تَقُلْ لَهُ إِنِّي أَخَذْتُ مِنْكَ خُمْسَةً فَقَطْ... - وَلَكِنْ كَيْفَ تُرِيدُنِي أَنْ أَتَّقِ بِكَ؟

فَكَرَّ أَبُو الْخِيزْرَانَ قَلِيلاً ثُمَّ عَادَ فَأَبْتَسَمَ تِلْكَ الْإِبْتِسَامَةَ الْوَاسِعَةَ وَقَالَ:

- مَعَكَ حَقٌّ! سَتُعْطِينِي الثَّقُودَ فِي سَاحَةِ الصَّفَاةِ فِي الْكُوَيْتِ... فِي الْعَاصِمَةِ فِي مُنْتَصَفِ الْعَاصِمَةِ، مَبْسُوطٌ؟

- موافق!

- وَلَكِنَّا سَنَحْتَاجُ إِلَى عَدَدٍ آخَرَ مِنَ الْمَسَافِرِينَ... وَعَلَيْكَ أَنْ تُسَاعِدَنِي، هَذَا شَرْطٌ.» (۱۹۸۰: ۴۲-۴۳).

(ترجمه: صبر کن! به احدی نگو... منظورم این است اگر از کسی دیگر ده دینار خواستم، به او نگو که فقط پنج دینار

از تو گرفته‌ام...

- اما چطور به تو اعتماد کنم؟

ابوالخیزران کمی فکر کرد، بعد همان لبخند پهن را تحویل داد و گفت:

- حق با توست! پول را میدان الصّفاى کویت به من می‌دهی... در کویت... در میدان مرکزی کویت... قبول؟

- قبول!

- اما چند مسافر دیگر لازم داریم... باید کمکم کنی. این شرط ماست).

۲-۲. مؤلفه‌های متفاوت در زنده‌باد کمیل و رجال فی الشّمس

در داستان زنده‌باد کمیل، می‌توان مؤلفه‌هایی همچون: «تلاقی حماسه و عرفان»، «یاد و خاطره کربلا»، «حسرت رزمندگان بر شهدا» و «حمایت و پشتیبانی مردم از آن‌ها» را نیز نام برد. در حالی که در داستان رجال فی الشّمس از این مؤلفه‌ها نشانی به چشم نمی‌خورد؛ البته در داستان رجال فی الشّمس، دو مؤلفه دیگر از جمله: «دعوت به مبارزه با ستم و بیداد» و «قطع امید از آینده‌واهی نمود چشم‌گیرتری نسبت به داستان زنده‌باد کمیل دارد.

۲-۲-۱. زنده‌باد کمیل

۲-۱-۱. تلاقی حماسه و عرفان

در داستان زنده‌باد کمیل، فضای معنوی حاکم بر جبهه و تأثیر مذهب و عرفان، یکی از علل بسیار مهم جذب رزمندگان و حضور پرشور آنان در میدان‌های جنگ بوده؛ فضایی نورانی و آرامش‌بخش که با بیدار شدن با صدای مناجات نورایی یا احساس فاصله نزدیک با معبود در خط مقدم و خواندن زیارت عاشورا و احساس حضور در کربلا و درک حماسه عاشورا و امثال آن حاصل می‌شود. در واقع، نویسنده با بیان احساسات و شور و حال وصف‌ناپذیر رزمندگان در آن سال‌ها، به دنبال بیدار کردن روح معرفت در بین جوانانی است که اکنون از آن فضا و آن برهه از تاریخ، فاصله بسیاری گرفته یا آن را به فراموشی سپرده‌اند. او یادآوری می‌کند که چگونه رزمندگان در عین حضور در خط مقدم جبهه و در فضای پرتلاطم آن که هر لحظه بیم حمله دشمن می‌رفت، هریک قرآن یا مفاتیحی به دست گرفته و با معبود خویش زمزمه می‌کردند و در کنار لاله‌های وحشی، شب‌ها حال و هوای خاصی داشتند. آن‌ها که در رکعت آخر و سجده آخرین، اشک می‌ریختند و برای دستیابی به گنجینه شهادت دعا می‌کردند:

«چند صبحی را که در پادگان دو کوهه بودیم، هرروز صبح، با صدای مناجات نورایی از خواب بیدار می‌شدیم و بعد از گرفتن وضو، به حسینیه شهید همّت می‌رفتیم. هنوز اذان صبح نشده، داخل و اطراف حسینیه از شب‌زنده‌داران پر می‌شد؛ گویا نماز جماعت برپا کرده بودند! بوی خوش جانمازها که عموماً به

عطر گل محمدی معطر شده و جزئی از تجهیزات انفرادی هر دریادل بود، فضا را عطر آگین می‌کرد. هر گوشهٔ حسینه، شاهد اعمال بچه‌ها بود؛ در گوشه‌ای صورت نوجوانی به روی خاک و...» (۱۳۹۳: ۱۲)

«چند روزی از استقرار ما در خط می‌گذشت و روز به روز فاصلهٔ بچه‌ها از خدا، کمتر و کمتر می‌شد. به تعبیر خود بچه‌ها، یک‌سری نور بالا می‌زدند و از آن جمله بود مهرایی که همیشه قرآن یا مفاتیح به دست داشت. گوشه‌ای می‌نشست و با خود زمزمه می‌کرد. بچه‌های سنگر ما هم، پشت تپه‌ای کنار لاله‌های وحشی قبری کنده بودند و شب‌ها در آن حال و هوایی داشتند.» (همان: ۱۵)

«همه نماز آخرینشان را خواندند و آمادهٔ سفر شدند؛ سفری به نهایت سعادت و عشق. کمتر کسی دیده می‌شد که در رکعت آخر و سجدهٔ آخرین، اشک نریزد و برای دست‌یافتن به گنجینهٔ شهادت دعا نکند.» (همان: ۳۰)

۲-۱-۲. یاد و خاطرهٔ کربلا

یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین مضامین در ادبیات پایداری، توجه به واقعهٔ کربلاست. حماسه در آثار انقلابی، آمیزه‌ای از جنگ، شهادت، ایثار، کرامت و سایر جلوه‌های نورانی آرمان‌خواه انسان است و کربلا، تبلور تمامی این جلوه‌هاست؛ به همین سبب، مضامین کربلایی و کلمات طیبهٔ عاشورایی، همچون؛ ایثار، شهادت، امام حسین (ع)، مرگ سرخ، مقاومت و امثال آن در آثار انقلابی موج می‌زند. نویسندگان و شاعران انقلابی، صدای «هل من ناصر ینصرنی» امام حسین (ع) را از فراسوی تاریخ می‌شنوند (راستگو، ۱۳۷۳: ۲۰۹)

و برای بیداری مردم و حرکت به سوی سعادت و رستگاری برمی‌خیزند. عشق و علاقهٔ رزمندگان اسلام به سالار شهیدان، سبب شد تا مردم برای رهایی سرزمین از چنگال دشمن بعثی، از جان و دل مایه بگذارند، آنان راه را، راه کربلا و شهیدان را مسافران کربلا می‌دانند و برای رسیدن و پیوستن به یاران امام، با جان و دل مبارزه می‌کردند و عاشقانه به سوی معبود خویش پر می‌کشیدند:

«نگهبانی نیمه‌شب هم عالمی داشت؛ خصوصاً که نگهبانی به جهت آسایش خاطر شب‌زنده‌داران باشد. سرِ پُست، با یک نگاه می‌توانستی تا کربلا سیر کنی؛ چراکه کربلا در قلب تک‌تک بچه‌ها جا داشت.» (۱۳۹۳: ۲۲)

«من فکر می‌کنم در میان این همه کوه و بیابان و دشت یک‌جا هست که بوی آشنا دارد؛ کرخه. کرخه که خاکش بوی کربلا و نجف دارد؛ بوی مناجات.» (همان: ۴۸)

«مسافران کربلا پیاده شده و در کنار جاده، داخل کانال‌های خطِ اول، جا گرفتند.» (همان: ۶۲).

«خبر آوردند که ساعت دو تا سه بعد از ظهر، عازم خط هستیم. وجود بچه‌ها سراپا شور و شوق شد.»

شاداب هم با نزدیک شدن زمان حرکت، هم چهره‌اش برافروخته تر می‌شد و هم شوخی، خنده و مزاحش بیشتر. انسان به یاد کربلا می‌افتاد که هرچه زمان شهادت یاران امام حسین (ع) نزدیک تر می‌شد، شور و نشاط آن‌ها هم فزونی می‌گرفت و همه، آماده پرواز می‌شدند.» (همان: ۷۳)

۲-۱-۳. حسرت رزمندگان بر شهدا

محسن مطلق، در این روایت بارها و بارها به دریغ و اندوه رفتن یاران و بازماندن از قافله شهادت اشاره می‌کند و با یاد کردن از دوستان و بیان خاطرات خوب گذشته در لحظات گوناگون به یاد یاران شهیدشان می‌افتد. صمیمیت، عشق و محبت حاکم بر جبهه سبب شده بود تا رزمندگان یکدیگر را عضو خانواده بزرگی به‌شمار آورند. خانواده‌ای که تنها هدفش جلب رضای حق و دفاع از میهن است؛ بنابراین، با شهادت هریک گویی بخشی از وجودشان از میان می‌رفت. آن‌ها که باهم از این دیار رفته بودند و حالا که تنها برمی‌گشتند، خویشتن خویش را بر سر نعش یاران و دوستان جا گذاشته بودند:

«سنگ تراش و زندی در غم روزهایی که با افراز بودند، می‌سوختند. بچه‌های دیگر هم به یاد سفر کرده‌ها که در بیکار دیشب بار سفر بسته بودند، دمی بودند.» (همان: ۳۳)

«نقطه به نقطه کوزران، آتش روشن بود و دور آن، جمعی از عاشقان پروانه‌وش به یاد سفر کرده‌ها می‌سوختند.» (همان: ۴۰)

«کرخه قرارگاه هجرت یاران اباعبدالله، کرخه همان کرخه بود؛ چادرها همان چادرها بود؛ فقط یاد شهدا بیشتر به چشم می‌خورد؛ البته دیگر ما هم نبودیم چرا که ما همه با هم از این دیار رفته بودیم و حالا که تنها برگشته بودیم، خویشتن خویش را بر سر نعش داربر، ربیعی، زندی و دیگر عزیزان جا گذاشته بودیم.» (همان: ۴۸)

۲-۱-۴. پشتیبانی و حمایت مردم از رزمندگان

حمایت سیاسی و معنوی، بهترین پشتوانه برای رزمندگان در این دوران بود. پشتیبانی و حمایت از رزمندگان چه به صورت سیاسی و چه به صورت معنوی سبب افزایش روحیه آن‌ها می‌شد و رزمندگان برای دفاع از مردمی که قدرشناس بودند، با جان و دل مبارزه می‌کردند:

«بعد از ذبح چند گوسفند چاق و چله جلوی پای بچه‌ها، دسته‌ها به ترتیب سوار اتوبوس‌ها شدند. از بالای دژبانی پادگان به رسم خداحافظی به محدوده ساختمان‌ها نگاهی کرده، بعد با آخرین سرعت به سمت مهران حرکت کردیم.» (همان: ۱۴)

«بار دیگر سر و کله اتوبوس‌ها پیدا شد. وسایل را جمع و جور کرده و راهی دو کوهه شدیم. جلوی در پادگان دو کوهه، با شربت و شیرینی از ما پذیرایی کردند. بر سر در پادگان، روی پارچه‌ای نوشته بودند:

«مقدم دلیرمردان گردان کمیل را گرمی می‌داریم» و صابری که بهترین دوستش مهرایی را از دست داده بود، با حسرت گفت: دلیرمرد آن‌هایی بودند که از این سفر برنگشتند.» (همان: ۱۸)

۲-۲-۲. رجال فی الشمس

۲-۲-۲-۱. دعوت به مبارزه با ستم و بیداد

کنفانی جنگ و ستیز با دشمن را یگانه راه‌حل مسئله فلسطین می‌داند. او مردم را به مبارزه فرامی‌خواند و از آن‌ها می‌خواهد تا به دیواره‌های مخزن که نماد اسارت و زندان است، بکوبند و ظلم و ستم را برای تصویری موهوم تحمل نکنند. کنفانی از مردم می‌خواهد از خواب غفلت بیدار شوند و واقعیت‌های موجود جامعه‌شان را ببینند تا درک درستی از اوضاع و احوال جامعه داشته باشند. او تسلیم در برابر خواست دشمن را تفکری خام، و فرار و ترک وطن برای رهایی از ظلم و بیداد را امری نادرست و منتهی به شکست می‌داند. مقابله با ستم و آزادبودن و آزادزیستن، اصلی‌ترین پیام این داستان است:

«فِي السَّنَوَاتِ العَشْرِ المَاضِيَةِ لم تَفْعَلْ شَيْئاً سِوَى أَنْ تَنْتَظِرَ... لَقَدْ إحتَجَجْتَ إلى عَشْرِ سَنَوَاتٍ كَبِيرَةٍ جَائِعَةٍ كَيْ تُصَدِّقَ أَنَّكَ فَقدتْ شَجَرَاتِكَ وَ بَيْتَكَ وَشَبَابَكَ وَ قَرِينَتَكَ كُلَّهَا... فِي هَذِهِ السَّنَوَاتِ الطَّوِيلَةِ شَقَّ النَّاسُ طُرُقَهُمْ وَأَنْتَ مُقَعِّعٌ كَكَلْبٍ عَجُوزٍ فِي بَيْتٍ حَقِيرٍ... مَاذَا تُرَاكُ كُنْتَ تَنْتَظِرُ؟ أَنْ تُثَقِّبَ الثَّرْوَةَ سَقَفَ بَيْتِكَ... بَيْتِكَ؟ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْتِكَ... رَجُلٌ كَرِيمٌ قَالَ لَكَ: أَسْكُنْ هُنَا! هَذَا كُلُّ شَيْءٍ وَبَعْدَ عَامٍ قَالَ لَكَ أَعْطِنِي نِصْفَ العُرْفَةِ، فَرَفَعَتْ أَكْبَاساً مُرْفَعَةً مِنَ الخِيَشِ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الخَيْرَانِ المَجْدُ...» (۱۹۸۰: ۱۸)

(ترجمه: در این ده سال کاری جز منتظرماندن نکرده‌ای... ده سال گرسنگی لازم داشتی تا باور کنی دیگر درخت‌ها، خانه و جوانی و روستایت را از دست داده‌ای... در این همه سال مردم راه خودشان را پیدا کردند و تو مثل یک سگ پیر در خانه‌ای محقر چمباتمه زده‌ای... منتظر چه بودی؟ ثروت از وسط سقف خانه‌ات بریزد روی سرت؟ خانه‌ات؟ خانه تو نیست... انسان خوبی به تو گفت که اینجا بمان! همین، پس از یک سال هم گفت نصف اتاق را بده، چند کیسه پر از گاه دیوار بین تو و همسایه‌های تازه‌ات شد.)

«فَادَ أبو الخَيْرَانِ سَيَّارَتَهُ الكَبِيرَةَ حِينَ هَبَطَ اللَّيْلُ مُتَّجِهاً إلى خَارِجِ المَدِينَةِ النَّائِمَةِ... كَانَتِ الأضواءُ الشَّاحِبَةُ تَرْتَعِشُ عَلَي طُولِ الطَّرِيقِ، وَكَانَ يَعْرِفُ أَنَّ هَذِهِ الأعمدَةَ الَّتِي تَنْسَحِبُ أَمَامَ شَبَابِكَ سَيَّارَتَهُ سَوْفَ تَنْتَهِي بَعْدَ قَلِيلٍ حِينَمَا يَغْرِقُ فِي البُعدِ عَنِ المَدِينَةِ... وَسَوْفَ يَقَعُ الظَّلامُ... فَالليْلَةُ لَا قَمَرَ فِيهَا، وَأَطْرَافُ الصَّحْرَاءِ سَتَكُونُ صَامِتَةً كَالْمَوْتِ.» (همان: ۹۰)

(ترجمه: شب که شد ابوالخیزران ماشین غول‌پیکرش را به بیرون از شهر خواب‌زده پیش راند... نور کم‌رنگی در طول مسیر کم و زیاد می‌شد، می‌دانست که این تیرها که از کنار ماشینش می‌گذرند کمی جلوتر، وقتی غرق دوردست‌ها شد، تمام خواهند شد... و همه‌جا را تاریکی خواهد گرفت... شب ماه نداشت و کناره‌های بیابان ساکت بود، مثل مرگ.)

«السَّمْسُ فِي وَسَطِ السَّمَاءِ تَرِسِمٌ فَوْقَ الصَّحْرَاءِ قُبَّةٌ عَرِيضَةٌ مِنْ هَبِّ أبيضٍ، وَشَرِيطٌ العُبَارِ يَعكِسُ وَهَجاً يَكادُ يُعْمِي العُيُونُ... كَانُوا يَقُولُونَ هُمْ إِنْ فُلَاناً لم يَعُدْ مِنَ الكُوَيْتِ، لِأَنَّهُ مَاتَ، فَتَلَّتَهُ ضَرْبَةُ شَمْسٍ، كَانِ يَعْرِسُ مِعْوَلَهُ فِي الأَرْضِ حِينَ سَقَطَ

فَوْقَهُ وَفَوْقَهَا، وَمَاذَا؟ صَرْبَةُ شَمْسٍ قَتَلَتْهُ، تُرِيدُونَ أَنْ تَدْفِنُوهُ هُنَا أَوْ هُنَاكَ؟ هَذَا كُلُّ شَيْءٍ، صَرْبَةُ شَمْسٍ! هَذَا صَاحِبٌ، مَنْ الَّذِي سَمَّاهَا صَرْبَةً؟ أَلَمْ يَكُنْ عَقْرِيًّا؟ كَأَنَّ هَذَا الْخَلَاءَ عَمَلًا خَفِيًّا يَجِدُ رُؤُسَهُمْ بِسِيَاطٍ مِنْ نَارٍ وَقَارٍ مَغْلِيٍّ.» (همان: ۷۸).

(ترجمه: خورشید در وسط آسمان بر فراز صحرا، گنبد بزرگی از شراره‌های سفید می‌سازد و نوار غبار خیره‌کننده‌ی نه، که کورکننده است... شنیده بودند که فلان کس به کویت نرسید چون مُرد، آفتاب زده شد؛ کلنگش را به زمین زد که افتاد روی آن و چه شد؟ آفتاب زدش و مُرد. کجا می‌خواهید دفنش کنید؟ همه‌اش همین، آفتاب زدگی! درست است. هر که این زدن را برایش به کار برده نابغه بوده. انگار این خلأ غول عظیمی است که با تازیانه‌ای از آتش و قیری جوشان بر سرشان می‌زند.)

۲-۲-۲. قطع امید از آینده واهی

اعتقاد و اعتماد به آینده‌ای روشن در سرزمینی دیگر، نگرش محوری شخصیت‌های داستان رجال فی الشَّمْس است. آن‌ها تصور می‌کنند با پناهندگی به سرزمینی دیگر، خوشبختی را به دست می‌آورند. اندیشه فرار، از نومیادی و بدینی نسبت به سرزمین مادری و وطن اصلی سرچشمه می‌گیرد. آن‌ها به جای ماندن در وطن و مبارزه برای بیرون راندن متجاوزان، خود سرزمینشان را ترک کرده و آن را به دشمن می‌سپارند. کنفانی می‌کوشد تا مردم را نسبت به سرزمین و تغییر آن امیدوار و خوش بین کند و به آن‌ها امید به بهبودی شرایط و پیروزی در نبرد نابرابری را می‌دهد. او با بیان روزهای گذشته می‌کوشد تا مردم را برای مبارزه تحریک و تشویق کند و از آن‌ها می‌خواهد به جای خیال‌بافی و زندگی در مکانی موهوم، به فکر آباد کردن سرزمین‌شان باشند. او فرار و رها کردن وطن، برای دست‌یابی به خوشبختی موهوم در سرزمین دیگر را به انداختن خود در روغن داغ تشبیه می‌کند و آن را کاری بیهوده می‌داند که مرگی دردناک به همراه دارد:

«كَانَ يَقُولُ لِأُمَّهُ إِنَّ زَكَرِيَّا لَنْ يَفْهَمَ قَطُّ مَعْنَى أَنْ يَتَعَلَّمَ الْإِنْسَانُ لِأَنَّهُ تَرَكَ الْمَدْرَسَةَ حِينَ تَرَكَ فِلَسْطِينَ وَعَاصَ، مِنْذُ ذَاكَ، فِي الْمِقْلَاقَةِ، كَمَا يُحِبُّ أَنْ يَقُولَ. وَهِيَ هُوَ الْآنَ قَدْ تَزَوَّجَ دُونَ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ، كَأَنَّهُ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَضَعَهُ أَمَامَ صَمِيرِهِ وَجَهًا لُوْجَهُ... وَلَكِنْ مَاذَا تَرَكَ لَهُ لِيَخْتَارَ؟ لَا شَيْءَ سِوَى أَنْ يَتَرَكَ الْمَدْرَسَةَ وَيَعْمَلُ، يَغْوِصُ فِي الْمِقْلَاقَةِ مِنْ هُنَا وَإِلَى الْأَبْدِ!» (همان: ۴۵-۴۶).

(ترجمه: به مادرش می‌گفت که زکریا هیچ‌وقت نمی‌فهمد یاد گرفتن یعنی چه، چون وقتی فلسطین را ترک کرد و آن‌طور که همیشه دوست داشت بگوید، خودش را در روغن داغ انداخت. حالا هم که ازدواج کرده بود بی‌آنکه به کسی جز او بگوید، انگار می‌خواست او را رویاروی وجدانش قرار دهد... اما چه گزینه‌هایی برای انتخاب پیش پایش گذاشت؟ هیچ چیز. جز اینکه مدرسه را رها کند و مشغول کار شود، تا ابد غرق روغن داغ شود.)

«وَرَاءَ هَذَا الشَّطِطِ، وَرَاءَهُ فَقَطُّ، تَوْجَدُ كُلَّ الْأَشْيَاءِ الَّتِي حُرِّمَهَا. هُنَاكَ تَوْجَدُ الْكُوَيْتِ... الشَّيْءُ الَّذِي لَمْ يَعْشَ فِي ذَهَبِهِ إِلَّا مِثْلَ الْحَلْمِ وَالْتَّصَوُّرُ يُوجَدُ هُنَاكَ... لَا بُدَّ أَمَّا شَيْءٌ مَوْجُودٌ، مِنْ حَجَرٍ وَثَرَابٍ وَمَاءٍ وَسَمَاءٍ، وَلَيْسَتْ مِثْلَمَا تَهْوُمُ فِي رَأْسِهِ الْمَكْدُودِ... لَا بُدَّ أَنْ نَمَّةَ أَرْقَةَ وَسَوَارِعَ وَرَجَالًا وَنِسَاءً وَصِعَارًا يَرْتَكُضُونَ بَيْنَ الْأَشْجَارِ... لَا... لَا... لَا تَوْجَدُ أَشْجَارًا هُنَا... سَعْدٌ، صَدِيقُهُ الَّذِي

هاجَرَ إِلَى هُنَاكَ وَاشْتَعَلَ سَوَاقًا وَعَادَ بِأَكْيَاسٍ مِنَ التُّقُودِ قَالَ إِنَّهُ لَا تُوجَدُ هُنَاكَ أَيْةٌ شَجَرَةٍ... الْأَشْجَارُ مَوْجُودَةٌ فِي رَأْسِكَ يَا أَبَا قَيْسٍ... فِي رَأْسِكَ الْعَجُوزُ النَّعْبِ يَا أَبَا قَيْسٍ... لَيْسَ ثَمَّةٌ أَشْجَارًا فِي الْكُوَيْتِ، هَكَذَا قَالَ سَعْدٌ... وَيَجِبُ أَنْ تُصَدِّقَ سَعْدًا لِأَنَّهُ يَعْرِفُ أَكْثَرَ مِنْكَ رُغْمَ أَنَّهُ أَصْغَرُ مِنْكَ... كُلُّهُمْ يَعْرِفُونَ أَكْثَرَ مِنْكَ...» (همان: ۱۸).

(ترجمه: پشت این رود، فقط آن پشت، همه چیزهایی که از آن محروم شده، پیدا می‌شود. آنجا کویت است... چیزی که همیشه مثل رؤیایی در ذهنش بوده، واقعیتش آنجاست... بی‌تردید چیز واقعی‌ای است، از سنگ و خاک و آب و آسمان نه مثل آنچه در سر از نفس افتاده‌اش چُرت می‌زند... بی‌شک کوجه‌هایی دارد و خیابان‌هایی و مردهایی و زن‌هایی و بچه‌هایی که می‌دوند بین درختان... نه... نه... آنجا درخت ندارد... سعد، دوستش که به آنجا مهاجرت کرد و به راندگی مشغول بود و با کیسه‌های پر پول برگشت، گفت آنجا هیچ درختی ندارد... درخت‌ها در کله‌ات است ابوقیس... در کله پیر و خسته‌ات، ابوقیس... در کویت درخت نیست، سعد این‌طور می‌گفت... باید حرف سعد را باور کنی چون از تو بهتر می‌داند با اینکه از تو کوچک‌تر است... همه از تو بهتر می‌دانند... همه).

۳. نتیجه‌گیری

- تعهد و التزام، رکن اصلی در آثار این دو نویسنده به‌شمار می‌آید و به همین سبب، دامنه ادبیات پایداری در آثار آن‌ها از گستره قابل توجهی برخوردار است. هر دو، به مؤلفه‌هایی همچون ستم‌ستیزی و بیان بیدادگری‌های دشمن، حب وطن و دفاع از آن، آزادی و رهایی از چنگال دشمن، خوش‌بینی و امید به آینده و هم‌دلی و برادری تأکید می‌ورزند، اما با نگاهی متفاوت؛ کفانی به این مؤلفه‌ها توصیه می‌کند و مردم را به برادری و اتحاد فرامی‌خواند؛ زیرا این عوامل در جامعه او یا وجود ندارد، یا بسیار کم‌رنگ شده است؛ در حالی که مطلق، هم‌دلی و اتحاد و برادری را نشان می‌دهد و شخصیت‌های داستان خود تجسم عینی چنین خصلت‌هایی هستند. توصیه‌ای در کار نیست؛ هر چه هست، عمل است و نمایش عینی آن. به همین دلیل مؤلفه‌هایی، همچون حماسه و عرفان، روحیه جوان‌مردی، حسرت‌رزمندگان بر شهدا و حمایت و پشتیبانی مردم از آن‌ها که در داستان *زنده‌باد کمیل* یافت می‌شود، در *رجال فی الشمس* نمودی ندارد؛ بنابراین، مؤلفه‌های پایداری در داستان *زنده‌باد کمیل* نسبت به *رجال فی الشمس* از تنوع و گستردگی بیشتری برخوردار است.

- از آنجا که هدف محسن مطلق، ترسیم رشادت‌های هم‌زمانش در جنگ تحمیلی بوده است، می‌کوشد تحت تأثیر فرهنگ شهادت و شهادت‌طلبی و با الگوبرداری از حادثه کربلا، روحیه مبارزه و دفاع از وطن در مقابل دشمنان و متجاوزان را در بین مردم بیدار کند. در حالی که در داستان *رجال فی الشمس* که تصویرگر رنج‌ها و دغدغه‌های ملت فلسطین در برابر اشغالگری اسرائیل است، از یاد و خاطره کربلا و روحیه شهادت‌طلبانه امام حسین (ع) و یارانش، نشانی به چشم نمی‌خورد.

- در داستان *زنده‌باد کمیل*، به‌دلیل حضور نویسنده در میدان جنگ از آغاز تا پایان آن، روحیه مبارزه، دفاع، شهادت‌طلبی، ایثار، از خودگذشتگی، جوان‌مردی و به‌طور کلی روحیه شور و نشاط و تحرک و پویایی موج می‌زند، اما داستان *رجال فی الشمس* شخصیت‌های منفعلی دارد که چندان تلاشی برای مبارزه و دفاع از آرمان‌ها و

دستاوردهای سرزمین‌شان نمی‌کنند. آن‌ها به‌جای دفاع از وطن، آن را به دشمن می‌سپارند و رهسپار سرزمینی دیگر می‌شوند. سرزمینی که جز سراب حاصلی ندارد. شاید سلطه طولانی‌مدت دشمن اشغالگر بر آن، از مهم‌ترین دلایل باشد؛ مردمی که اندیشه مقاومت و دفاع از میهن را کمابیش از یاد برده‌اند.

- در داستان *زننده‌باد کمیل*، فرماندهان و رهبران، از دنیا و دنیاپرستی بیزارند و به مادیات وابستگی ندارند و تنها دغدغه‌شان دفاع از سرزمین و حفظ ارزش‌های دینی و ملی است، برخلاف داستان *رجال فی السّمس* که رهبران و سران جهان عرب، تنها به فکر سود خود و سوء استفاده از مردمشان هستند تا جیب‌هایشان را سرشار از مال و ثروت کنند.

- هردو نویسنده با بهره‌گیری از عاطفه عمیق و ریشه‌دار مندرج در آثار داستانی‌شان و با انعکاس وقایع و حوادث، تأثیر عمیقی بر مخاطب می‌گذارند و او را به بصیرت، تعقل، خودباوری، مقاومت، شجاعت و دلاوری و ستیز و پیکار تا رهایی برمی‌انگیزند. مطلق ایثار، فداکاری، شجاعت و مقاومت هم‌زمانش در جبهه‌ها را بیان می‌کند و هدفش ذکر بی‌کم و کاست چیزی است که اتفاق افتاده؛ اما کنفانی در این داستان به‌صورت تمثیلی می‌خواهد مردم سرزمینش را متوجه ضرورت این کار کند که زمان آن فرارسیده است که دیوار سکوت و خاموشی را بشکنند و به اعتراض برضد ستم پردازند.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) محسن مطلق (۱۳۴۸)، نویسنده معاصر ایرانی که خود یکی از رزمندگان دفاع مقدس در طول هشت سال جنگ تحمیلی بود؛ پس از پایان جنگ به‌منظور حفظ خاطرات جنگ و زنده نگه‌داشتن نام هم‌زمان و یادآوری رشادت‌ها و ازجان‌گذشتگی‌های آن‌ها به خلق آثاری در این زمینه پرداخت. او نخستین کتاب خود را با نام *زننده‌باد کمیل* که در سال ۱۳۷۰ منتشر کرد، به این موضوع اختصاص داد. پس از آن آثار دیگری همچون: *بُرد ایمان*، *مخمل یادها*، *نگاه شیشه‌ای*، *مهاجر مهربان*، *یک روز*، *یک مرد* و *مجموعه داستان آنجا که من بودم* را در کارنامه نویسنده‌گی خود به‌ثبت رسانید.

(۲) غسان کنفانی (۱۹۳۶-۱۹۷۲)، در حوزه ادبیات معاصر عربی از جایگاه و موقعیت ممتاز و منحصربه‌فردی برخوردار است. «هیچ رمان‌نویس عرب معاصر نتوانسته فاجعه ملت فلسطین را به‌شکلی مؤثرتر و قدرتمندتر از او در قالب و حوزه ادبیات داستانی به‌تصویر بکشد.» (آلن، ۱۹۸۶: ۱۱۳) وی برای نخستین‌بار، نام مجموعه‌ای از شعرها و داستان‌های شاعران و نویسندگان معاصر فلسطینی را «ادبیات مقاومت فلسطین» گذاشت و بدین ترتیب، اصطلاح «ادبیات مقاومت» در بین شاعران و نویسندگان عرب و پس از آن رایج شد (ر.ک: سنگری، ۱۳۹۰: ۱۸). کنفانی، تمام زندگی خود را صرف به‌تصویر کشیدن درد و رنج مردم سرزمین خویش کرده است. وی در ۳۶ سال زندگی، موفق شد خود را به‌مثابه داستان‌نویسی تجربه‌گرا و سخن‌گوی جبهه ملی برای آزادی فلسطین مطرح کند (ر.ک: آلن، ۱۹۸۶: ۱۱۲).

کنفانی، چهار رمان به نام‌های *رجال فی السّمس* (۱۹۶۳)، *ما تبقی لکم؟* (۱۹۶۶)، *عائد الی حیفاء* (۱۹۶۹) و *أمّ سعد* (۱۹۶۹) دارد؛ افزون بر این، وی رمان‌های ناتمام نیز دارد که شهادت وی به‌وسیله عوامل موساد، مانع تکمیل و انتشار آن‌ها در زمان حیاتش شد. برخی با توجه به حوادث زندگی و شهادتش، مراحل زندگی او را به دو بخش برجسته تقسیم کرده‌اند: «دوران زندگی او که گذار از واقعیتهای تلخ و توهمی طغیان‌انگیز را تا رسیدن به یقینی استشهدگونه نشان می‌دهد و مرحله‌ای مقلّماتی و

پیش‌نیاز را برای رسیدن به ماندگاری و قهرمانی نمادین او در خلال آثارش شکل می‌دهد.» (بصری و فلاح، ۱۳۹۳: ۷۳).

رجال فی الشمس، اولین و مشهورترین رمان کنفانی است که آن را در سال ۱۹۶۲ نوشت و در اوضاع سیاسی و نابه‌سامان سال ۱۹۶۳ در بیروت منتشر کرد (ر.ک: القاسم، ۱۹۷۸: ۵۳). عواملی چون انتشار به‌موقع این رمان که به طرح و تصویر رنج‌ها و دغدغه‌های سه نسل متوالی ملت فلسطین می‌پرداخت که ده سال از فاجعه ۱۹۴۸ را پشت سر گذاشته بودند؛ همچنین شیوه فنی خاص به کاررفته در این اثر و پیام مؤثری که در آن بود، شاید مجموعه عواملی باشند که نام آن را کمابیش از شرق تا غرب جهان عرب بر سر زبان‌ها انداخت (ر.ک: آلن، ۱۹۸۶: ۱۱۲). این رمان گرچه مورد استقبال بی نظیر مخاطبانش قرار گرفت، ولی از آنجا که نخستین تجربه جدی نویسنده کنفانی بود، نسبت به آثار بعدی او همچون *ما تبقى لکم؟* و *ام سعاد*، از پختگی فنی کمتری برخوردار است و اشکال‌های فنی و محتوایی آن از نظر منتقدان دور نمانده است؛ چنان‌که برخی این اثر را رمان کاملی ندانسته و آن را با توجه به حجم کمش (حدوداً صد صفحه) به داستان کوتاه شبیه‌تر دانسته‌اند (ر.ک: القاسم، ۱۹۷۸: ۵۳). با این حال، بسیاری معتقدند کنفانی شهرت بی‌نظیرش را که تا امروز کشیده شده، مدیون این رمان است (ر.ک: همان: ۱۱۴).

(۳) از جمله در بخشی از آیه ۷۴ سوره نساء: «... وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.»

منابع

قرآن مجید.

آلن، روجر (۱۹۸۶). *التراویة العربیة (مقدمة تاریخیة و نقدیة)*. ترجمة: منیف. الطبعة الأولى، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات والتشریح. آینه‌وند، صادق (۱۳۷۰). *ادبیات مقاومت. کیهان فرهنگی*، (۷۹)، ۳۴-۳۵.

ابوحافه، احمد (۱۹۷۹). *الإلتزام فی الشعر العربی*. الطبعة الأولى، بیروت: دارالعلم.

بصری، محمدصادق (۱۳۸۸). *سیر تحلیلی شعر مقاومت در ادبیات پایداری*. چاپ اول. کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

----- و نسرین فلاح (۱۳۹۳). مبانی نظری ادبیات مقاومت در آثار غسان کنفانی. *نشریه ادبیات پایداری*، ۶ (۱۰)، ۶۰-۹۰.

خبرگزاری فارس (۱۳۹۰/۶/۳۱). *زنده‌باد کمیل و رزمندگان که با عطش آسمانی شدند*. www.khabaronline.ir

راستگو، محمد (۱۳۷۳). *حماسه در شعر انقلاب*. مجموعه مقاله‌های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی. چاپ اول، تهران: سمت.

سلیمی، علی و اکرم چقازردی (۱۳۸۸). *نمادهای پایداری در شعر معاصر مصر*. *مجله ادبیات پایداری*، ۱ (۱)، ۷۱-۸۸.

سنگری، محمدرضا (۱۳۹۰). *ادبیات دفاع مقدس*. چاپ اول، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.

شکری، غالی (۱۳۶۶). *ادب مقاومت*. ترجمه محمدحسین روحانی. چاپ اول، تهران: نشر نو.

عبدی، صلاح‌الدین و مریم مرادی (۱۳۹۱). *کارکرد راوی در شیوه روایتگری رمان پایداری (مورد کاوی رجال فی الشمس)* اثر غسان کنفانی. *نشریه ادبیات پایداری*، ۳ (۵ و ۶)، ۲۶۰-۲۹۵.

علی‌نژاد چمازکتی، فاطمه و سعیده میرحقوقو لنگرودی (۱۳۹۴). *فلسطین فی نظرة الکاتب الشهید غسان کنفانی (رجال فی*

- الشمس). دراسات الأدب المعاصر، ۷ (۲۶)، ۱۰۳-۱۱۸.
- القاسم، أفنان (۱۹۷۸). غسان كنفانی البنية التراثية لمسار الشعب الفلسطيني. الطبعة الأولى، بغداد: وزارة الثقافة.
- قندیل زاده، نرگس (۱۳۹۴). بررسی و نقد ترجمه رجال فی الشمس. نقد کتاب ادبیات، (۳ و ۴)، ۱۳۷-۱۵۶.
- کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲). ادبیات تطبیقی (پژوهشی در باب ادبیات و شعر داستانی). ترجمه سیدحسین سیدی. چاپ اول، مشهد: به نشر و آستان قدس رضوی.
- کنفانی، غسان (۱۹۸۰). رجال فی الشمس. بیروت: دار المثلث.
- (۱۳۶۱). ادبیات مقاومت در فلسطین اشغالی. ترجمه موسی اسوار. تهران: سروش.
- کوثری، مسعود (۱۳۷۹). خاطره نویسی: تحلیل جامعه شناختی در هنر و ادبیات جنگ. کتاب ماه هنر، ۳۸-۴۵.
- مطلق، محسن (۱۳۹۳). زنده باد کمیل. چاپ هفدهم، تهران: سوره مهر.
- ملاابراهیمی، عزت و آزاد مونسی (۱۳۹۱). تحلیل نمادهای زنانه در رمان های غسان کنفانی. زن در فرهنگ و هنر، ۴ (۱)، ۲۵-۴۴.
- میرزایی، فرامرز و مریم مرادی (۱۳۹۰). شگردهای روایت زمان در ادبیات پایداری فلسطین: رجال فی الشمس و ما تبقى لکم؟ از غسان کنفانی. نقد و ادبیات تطبیقی، ۱ (۲)، ۱۷۵-۲۰۶.
- (۱۳۹۴). تحلیل ساختاری مکان روایی در ادب پایداری (بررسی موردی «مردانی در آفتاب» و «باقیمانده») از غسان کنفانی. نشریه ادبیات پایداری، ۷ (۱۲)، ۳۵۳-۳۷۶.



بحوث في الأدب المقارن (الأدبين العربي والفارسي)

جامعة رازي، السنة العاشرة، العدد ١ (٣٧)، ربيع ١٤٤١، صص. ٧٥-٩١

عناصر أدب المقاومة في قصتي زندهباد كميل (محسن مطلق) و رجال في الشمس (غسان كنفاني) (دراسة مقارنة)

احمد سنجولي^١

أستاذ مشارك في قسم اللغة الفارسية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة زابل، زابل، إيران

حسنيه نومسلمان^٢

ماجستير في فرع اللغة الفارسية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة زابل، زابل، إيران

القبول: ١٤٤١/٦/١

الوصول: ١٤٣٩/٦/١٥

الملخص

قام في كل من إيران وفلسطين، حيث تحمّل شعبهما في سبيل الدفاع عن الوطن ويلاّت الحروب وصبروا على أنواع الآلام والهموم، قام كتّاب وشعراء من بين الشعب ومن صميم المجتمع لإيصال صوت الحرية إلى الآخرين. ففي إيران سعي محسن مطلق (١٣٤٨ هـ.ش)، وهو من مناضلي الدفاع المقدس، سعى من خلال سرد ذكريات الحرب أن يزود عن حمى الوطن ويدافع عنه بشكل مختلف و متميز. وفي أرض فلسطين أبدع غسان كنفاني (١٩٣٦م-١٩٧٢)، وهو أول من استخدم مصطلح «أدب المقاومة»، أبدع نتاجات تمثيلية رمزية لإيقاظ الشعب وتشجيعه للدفاع عن الوطن ومكافحة الظلم والعدوان. فبناء على ذلك، تسعى هذه الدراسة، ولأجل استعراض المضامين المشتركة لأدب المقاومة في نتاجين متميزين في إيران وفلسطين، تسعى للمقارنة بين قصّة زندهباد كميل (بجى كميل) لمحسن مطلق و رجال في الشمس لغسان كنفاني، ومن خلالها استبانّت عناصر أدب المقاومة في كل منهما. فالعنصر المهمّ في قصّة زندهباد كميل هو التشابك القائم بين الحماسة والعرفان والاستشهاد والدفاع عن الوطن والمحافظة على الحرية. ولكن الراوي في الرواية رجال في الشمس يسعى إلى إستنهاض الشعب للدفاع عن الوطن، والإحتجاج على الظلم وكفاحه، ويدعوا إلى مقاومة الكيان المحتلّ للقدس.

المفردات الرئيسية: أدب المقارن، أدب المقاومة، محسن مطلق، زندهباد كميل، غسان كنفاني، رجال في الشمس.



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتمال جامع علوم انسانی